

مستندات فقهی واردات و توزیع محصولات تراریخته با نگاهی به منابع قرآنی و روایی

محمد مهدی کریمی نیا^۱، زهرا نظام آبادی^۲، مجتبی انصاری مقدم^۳

^۱ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول)

^۲ فارغ التحصیل سطح سه (کارشناسی ارشد) حوزه علمیه ریحانه النبی اراک

^۳ دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، پژوهشگر و مدرس دانشگاه

چکیده

با توجه به واردات بدون نظارت محصولات تراریخته به داخل کشور و نگرانی های مطرح شده از سوی برخی دانشمندان حوزه زیست فن آوری، مطبوعات و اقشار مختلف مردم نسبت به تاثیرات نامطلوب این محصولات بر سلامت انسان و محیط زیست، بررسی مستندات فقهی و تبیین حکم فقهی واردات این محصولات، اهمیت ویژه ای دارد. در پژوهش حاضر، پس از بررسی سایتها، مقالات، و مجلات مختلف مشخص گردید که عمده نگرانی ها در بحث واردات محصولات تراریخته مربوط به مسائل امنیتی، تسلط کفار بر مسلمین و شبه تدلیس در اثر عدم نظارت و برجسب گذاری این محصولات می شود. بنابراین در این مقاله از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی سه نگرانی فوق پرداخته شد و در استناد به ادله عدم جواز، به قواعد فقهی حفظ نفس، قاعده نفی سبیل و قاعده تدلیس، و در استناد به ادله جواز واردات به قاعده عسر و حرج پرداخته شد. یافته ها حاکی از آن است که با توجه به مستندات عدم جواز واردات و همچنین تنوع محصولات تراریخته، تا سلامت هر یک از این محصولات احراز نشده واردات آن ممنوع بوده و فقط در صورت شرایط عسر و حرج واردات آن مجاز می گردد.

واژه های کلیدی: تراریخته، فن آوری تغییر ژنتیک، زیست فناوری.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

تا پیش از انقلاب صنعتی در غرب و ورود محصولات آنها به ایران، مردم نیازهای مصرفی‌شان را در داخل کشور تأمین و متناسب با توان تولیدی خود، مصرف می‌کردند. از اواخر دوره قاجاریه که پای محصولات خارجی به ایران باز شد، فرهنگ مصرف نیز متحول گردید. این دگرگونی در مصرف گرچه در آغاز محدود به کالاهای خاص و اقشار بخصوصی از مردم ایران بود، اما با گذشت زمان و در پی تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در کشور، هم واردات فزونی یافت و هم دامنه مصرف، عموم مردم را در بر گرفت. یکی از محصولاتی که ادعا می‌شود حدود بیست سال بدون نظارت و برچسب گذاری وارد کشور شده، محصولات تراریخته است. در این محصولات با استفاده از فن آوری تغییر ژنتیک، ژن یا ژنهایی از یک نوع گیاه یا حیوان که دارای ویژگی مطلوب و خاصی است برداشته شده و به گونه‌های دیگر منتقل می‌گردد تا خصوصیات ویژه یک محصول به محصول جدید اضافه گردد.

از این فن آوری در جهت افزایش کمیّت و کیفیت محصولات و همچنین بدست آوردن محصولاتی با خواص و خصوصیات جدید استفاده می‌شود. هر چند که برای این فن آوری مزایا و فواید زیادی شمرده شده ولی درکنار آن نگرانی‌های قابل تأملی نیز در زمینه‌های زیستی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی وجود دارد که بی‌توجهی به آنها ممکن است موجب خسارت جبران‌ناپذیری گردد. با بررسی تعدادی از مقالات و تحقیقات انجام شده درمستندات فقهی این گونه محصولات، مشاهده گردید بیشترین تحقیقات در بُعد تولید محصولات تراریخته بوده و به ندرت به بحث واردات پرداخته شده، در پژوهش حاضر با ورود به بُعد فقهی واردات محصولات تراریخته، مستندات عدم جواز یا جواز مطلق یا مشروط واردات این گونه محصولات، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. نگرانی‌های واردات محصولات تراریخته

ازجمله نگرانی‌های مطرح شده در واردات این محصولات به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

۱-۱. نگرانی درحوزه امنیتی

در جنگ‌ها معمولاً دشمنانی که مقید به اصول اخلاقی نیستند سعی می‌کنند برای از پا درآوردن حریفانشان، از درون به آن‌ها رخنه کرده و با تضعیف آن‌ها از طریق آلودگی مواد غذایی، رواج انواع و اقسام بیماری‌ها و تبلیغ برای کاهش جمعیتی که درآینده نیروی کار و بازوی توانمند اقتصادی و تولیدی هستند، به هدف خود برسند. از این روی محصولات تراریخته می‌تواند به عنوان یک تکنیک جهت کنترل زاد و ولد، در راستای پیاده سازی پروژه ایجاد نژاد برتر و انهدام سایر نژادها عمل نماید، به عنوان مثال می‌توان تصور کرد با نصب ژن عقیمی بر روی گندم نسلی از یک کشور را گرفتار مشکلات ناباروری نمود.

۱-۲. تسلط کفار بر مسلمین از طریق انحصار بذر و سم

براساس توصیه استراتژیست‌هایی همچون هنری کیسینجر به سیاستمداران آمریکا که بیان داشته بود: « برای سلطه برملتها غذا و داروی آنها را در اختیار بگیرد » امروزه علاوه بر سلطه خبری، سیاسی، نفت، انرژی و دارو و سلطه غذا نیز توسط شرکت‌های همسو با اهداف کشورهای چون آمریکا در حال وقوع است. لذا با سوء استفاده از تکنیک مهندسی ژنتیک و با ایجاد بذرهایی که قابلیت فقط یکبار کشت را دارند، منجر به انحصار بذر به عنوان منبع اصلی تولیدات

کشاورزی شده‌اند، و از طرفی با استفاده از قانون مالکیت فکری (پتنت) به نوعی آزادی کشاورز را در تهیه بذر خود مصرفی سلب می‌کنند و ابتدا تولیدات کشاورزی کشورها را با نظام سلطه کنترل می‌کنند و سپس کشورها را مجبور به تهیه بذر از آن شرکت‌ها می‌نمایند. (کرمی، ۱۳۹۵).

۳-۱. شبه تدریس

تدریس آن است که یکی از دو طرف عقد کارهای فریبنده و نیرنگ آمیز انجام دهد، یا این کارها با آگاهی او صورت گیرد، و به سبب آن کارها، کالای مورد معامله یا شخص طرف عقد، فاقد عیب یا نقص موجود یا واجد کمال غیرموجود نمایانده شود و با اغوای طرف دیگر عقد، وی به انعقاد آن برانگیخته شود. (نجفی، بی تا، ص ۸۴۵) بر این اساس، تدریس علاوه بر پوشاندن عیب، اظهار کمال غیرموجود را نیز دربر می‌گیرد. جهت بررسی نگرانی‌های فوق، با استفاده از مستندات فقهی واردات محصولات تراریخته به سه قاعده فقهی و در دو قسمت ادله عدم جواز و جواز واردات در ذیل اشاره می‌شود.

۲. مستندات عدم جواز واردات محصولات تراریخته

مستندات عدم جواز واردات محصولات تراریخته شامل سه قاعده فقهی و وجوب حفظ نفس، قاعده نفی سییل و قاعده تدریس می‌شود.

۲-۱. قاعده وجوب حفظ نفس

حیات از بزرگ‌ترین نعمت‌های خدا است که به انسان عطا نموده تا انسان در پناه شکر این نعمت بتواند به مقام قرب الهی برسد. یکی از مظاهر شکر این نعمت صیانت از نفس و ممانعت از به خطر افتادن آن در مهلکه‌های مادی و معنوی است. حفظ نفس از اقسام مصالح ضروری است که مورد اهتمام شارع قرار گرفته و اساس بسیاری از قانون‌گذاری‌های وی بوده است، چرا که انسان موجودی است که مورد تکریم خداوند می‌باشد و خداوند او را بر دیگر آفریده‌ها پیش برتری بخشیده و خلیفه خود در روی زمین قرار داده و حق حیات را برای او محترم شمرده است. از بررسی متون فقهی بدست می‌آید که بسیاری از احکام در ارتباط با انجام یا ترک فعلی است که به حفظ جان، مال و آبروی انسان مربوط می‌شود. هرچند که از قاعده‌ای به نام حفظ نفس صحبتی به میان نیامده است ولی در بسیاری از ابواب فقهی مانند قصاص، امر به معروف و نهی از منکر، دیات و ... اثر آن جاری و حاکم است. حمایت از جان انسان و شرافت او (به ویژه فرد مسلمان) از اولویت برخوردار بوده و از اصول اولیه‌ای است که بنای عقلا نیز آن را تایید می‌کند. میل به بقا در انسان، ذاتی و فطری است. فقها در بسیاری از مواضع فقهی خود هر جا که انجام احکام اولیه برای حفظ جان یا سلامت و حتی آبرو و اموال مسلمین خطری داشته به شرط آن که موجب ضرر و زیان به دیگری و جامعه نشود حکم به احکام ثانویه داده‌اند.

۱-۱-۲. نفس در لغت

درفرہنگ عمید واژه نفس به معنای جان، خون، تن، جسد، حقیقت هر چیز که نفوس و انفس جمع آن است. به کار رفته است.

۲-۱-۲. نفس در اصطلاح:

نفس در اصطلاح دارای معانی متعددی است: گاهی از آن به «کمال اول برای جسم طبیعی آلی» تعبیر می‌شود. (ابن سینا، ۱۳۹۵، ص ۲۲) برخی آن را تناسب اخلاط و اعضاء می‌دانند، برخی آن را عبارت از صفت حیات و بعضی دیگر آن را جوهری که در اجسام تصرف می‌کند، دانسته‌اند و به معنای جان و روح نیز به کار رفته است. (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۱۱۴)

۲-۱-۳. معنای حفظ

حفظ در فرهنگ عمید به معنای نگه داری کردن، نگرهبانی کردن و جلوگیری از نابود شدن چیزی به کار رفته است.

۲-۱-۴. مستندات وجوب حفظ نفس

مستندات وجوب حفظ نفس از نظر اسلام، قرآن کریم، روایات، عقل و اجماع است.

۲-۱-۴-۱. حفظ نفس در آیات قرآن

خداوند در قرآن کریم آیات روشنی درباره حرام بودن قتل انسان بی‌گناه بیان نموده است،

وقتی قتل و اضرار به نفس حرام شد، حفظ آن واجب می‌شود. به چند نمونه از آیات در ذیل اشاره می‌شود.

آیه اول: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (سوره نساء، آیه ۲۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را در میان خود به باطل نخورید، مگر اینکه تجارتي با رضایت یکدیگر باشد. و خود (و یکدیگر) را نکشید، همانا خداوند نسبت به شما همواره مهربان بوده است.»

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان با عنایت به کلمه *أَنْفُسِكُمْ* و جمله پیشین در همین آیه، هم حرمت خودکشی و هم حرمت قتل نفس و کشتن غیر را استفاده نموده است. ایشان همچنین با تمسک به عمومیت آیه، حرمت به خطر انداختن خود را نیز استفاده کرده اند.

وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ... ظاهر این جمله نهی از این است که کسی خود را بکشد، و لیکن وقتی در نظر بگیریم که پهلوی جمله : *لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ* قرار گرفته که ظاهر آن این است که همه مؤمنین را یک واحد فرض کرده که آن واحد دارای مالی است، که باید آن را از غیر طریق باطل بخورد، ای بسا که اشاره به این معنا از آن استفاده شود و حتی دلالت کند بر این که مراد از کلمه (أنفس) تمامی افراد جامعه دینی باشد، و مانند جمله قبل همه مؤمنین را فرد واحدی فرض کرده باشد، به طوری که جان هر فردی جان سایر افراد است، در نتیجه در مثل چنین مجتمعی نفس و جان یک فرد هم جان خود او است، و هم جان سایر افراد، پس چه خودش را بکشد و چه غیر را، خودش را کشته، و به این عنایت جمله: *وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ*، جمله‌ای است مطلق هم شامل انتحار می‌شود - که به معنای خودکشی است - و هم شامل قتل نفس و کشتن غیر.

و ای بسا بتوان از ذیل آیه که می‌فرماید: *إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا* استفاده کرد که مراد از این قتل نفس که از آن نهی کرده معنایی است عمومی‌تر بطوری که هم شامل کشتن غیر شود، و هم شامل انتحار، و هم شامل به خطر انداختن خویش گردد، و خلاصه کاری کند که منجر به کشته شدنش گردد، برای اینکه در ذیل آیه نهی نامبرده را به رحمت خدا تعلیل کرده و فرموده این کار را مکنید زیرا خدا به شما مهربان است، و برای کسی پوشیده نیست که چنین تعلیلی با مطلق بودن معنا

سازگارتر است، و بنا بر این تعلیل، آیه شریفه معنایی وسیع پیدا می‌کند، و همین سازگاری، خود مؤید آن است که بگوئیم: جمله: «ان الله کان بکم رَحیمًا تعلیلی است برای جمله: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» به تنهایی. (طباطبائی، ۱۳۸۴، ص ۴۹۹) آیه دوم: «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ (سوره بقره، آیه ۱۹۵) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید» این آیه‌ای است که به منظور اثبات احتیاط شرعی به آن استناد شده است به این بیان که حکم به ترخیص و انجام فعل در چیزهایی که احتمال حرمت آنها داده می‌شود (محتمل الحرمة) هر چند دلیل معتبری بر حرمت آنها اقامه نشده - از مصادیق " به هلاکت انداختن نفس " بوده و حرام است، بنابراین چاره‌ای جز احتیاط در مشتبهات نیست. (سایت ویکی فقه، ۱۳۹۹، ذیل واژه آیه تهلکه)

آیه سوم: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (سوره مائده، آیه ۳۲) هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه ی انسانها را کشته، و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه ی مردم را زنده کرده است. یعنی به خاطر حرمت شدیدی که خون انسان دارد، خداوند متعال ریختن خون یک انسان را مانند ریختن خون تمام انسانها اعلام فرموده تا انسانهای گمراه به عمق موضوع پی برده و در به قتل و کشتار انسان دیگر اقدام نکنند.

۲-۱-۴-۲. حفظ نفس در روایات

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: « مَنْ أَعَانَ عَلَى مُؤْمِنٍ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَبَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ آيسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؛ (حرعاملی، ۱۳۸۷ق، ص ۳۰۴) امام صادق (عليه السلام) فرمود: کسی که بر ضد مؤمنی با کلمه‌ای اقدام و کمک کند روز قیامت در حالی خدا را ملاقات می‌کند که بر پیشانی و میان دو چشمش نوشته شده: او از رحمت خدا مایوس و ناامید است.»

حضرت رضا(ع) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُبِحْ أَكْلًا وَ لَا شَرْبًا إِلَّا لِمَا فِيهِ الْمُنْفَعَةُ وَ الصَّلَاحُ وَ لَمْ يُحَرِّمِ إِلَّا مَا فِيهِ الضَّرَرُ وَ التَّلَفُ وَ الْفَسَادُ، فَكُلُّ نَافِعٍ مُقَوِّ لِلْجِسْمِ فِيهِ قُوَّةٌ لِلْبَدَنِ فَهُوَ حَلَالٌ؛ (نوری، ج ۱۶، ص ۳۳۳) خداوند حرام نکرد مگر چیزهایی را که ضرر دارد و موجب تلف یا فاسد شدن می‌گردد، پس چیزهایی را که مؤثر در تقویت بدن است، حلال کرد و هر چیزی را که مضر به بدن است و نیروی جسمی را کاهش می‌دهد و یا باعث مرگ می‌شود، حرام فرموده است.» با توجه به این روایات و روایات مشابه فقها به وجوب حفظ نفس فتوا داده و اقدام به هرگونه کاری که سلامتی را به خطر بیندازد را حرام دانسته اند. حتی امور واجبی مانند وضو و غسل در صورت ضرر تبدیل به تیمم شده و اگر روزه ضرر داشته باشد، حکم به عدم داری داده شده.

۳-۱-۴-۳. حفظ نفس از نظر عقل

اثبات حفظ نفس باتمسک به دلیل عقلی، متوقف بر دو مقدمه است:

مقدمه اول: عقل، دفع ضرر از نفس را واجب می‌داند. مقصود از ضرر در این حکم عقلی، یا ضرر دنیوی است که همان نقص در جان، بدن و آبرو است و یا مصالح و مفاسد آخروی.

مقدمه دوم: با توجه به پذیرش قاعده ملازمه عقل و شرع یعنی «كَلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ» آسیب رساندن به جان از مصادیق ظلم است. ظلم به لحاظ عقلی قبیح و ممنوع است. بنابراین طبق قاعده ملازمه ضرر رساندن به بدن شرعاً قبیح و ممنوع است.

۴-۱-۲. حفظ نفس از نظر اجماع

با توجه به آیات و روایات روشنی که در مورد لزوم حفظ نفس وجود دارد و همچنین حکم عقل که دلالت بر این قاعده دارد. فقهای عظام حفاظت از جان در برابر حوادث مضر را لازم می دانند و در این رابطه بین آنها اجماع وجود دارد. مرحوم نراقی می فرماید: اجماع منعقد است که حفظ نفس بر تمام واجبات مقدم است. (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۱)

۵-۱-۲. ارتباط حفظ نفس و واردات و توزیع محصولات تراریخته

یکی از نگرانی های واردات محصولات تراریخته، بُعد مسائل امنیتی این محصولات است. از آن جایی که استفاده از این فن آوری به عنوان سلاح بیولوژیک رد نشده و همچنین شبهاتی که در سلامتی و عدم ضرر بلند مدت، در استفاده از محصولات تراریخته وجود دارد و از طرفی ایجاد تعدادی از بیماری ها و نابرابری ها به این محصولات نسبت داده می شود، معقولانه است که از واردات این محصولات جلوگیری شده و در بعد تولید نیز تا زمانی که اطمینان لازم در سلامت این محصولات بوجود نیامده از تجاری سازی و توزیع آن جلوگیری شود.

۲-۲. قاعده نفی سبیل

قواعد و قوانین وضع شده خداوند متعال برای تنظیم روابط و مناسبات مادی و فرهنگی مسلمانان، دقیق، معین کننده حدود و ثغور و مصونیت بخش است؛ از جمله این قواعد، «قاعده نفی سبیل» است. قاعده نفی سبیل، از قواعد ثانویه فقهی است که هرگونه تسلط کافر بر مسلمان را ممنوع می کند؛ یعنی هرگونه ارتباط بین مسلمانان و کافران که موجب نفوذ و سلطه کافران بر مسلمانان گردد، به حکم این قاعده بی اعتبار خواهد بود. قاعده نفی سبیل از مستندات لازم الاجرا در حفظ و صیانت عزت و سیادت مؤمنان و مسلمانان و نفی هرگونه سلطه مادی و فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی بیگانگان است. این قاعده فقهی در جوامع اسلامی، تنها در پاره ای از مسائل و مناسبات فردی، در هیئت احکام خانوادگی، مانند ارث و گاه در امر قضا، ملاحظه و مرعی داشته می شود؛ اما در مناسبات کلان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و بهداشتی جامعه مسلمانان و شیعیان، به دلیل غلبه و سلطه روشنفکران غربگرا بر امور اجتماعی، سیاسی به حاشیه رانده شده و از این مسیر، مجاری نفوذ و سلطه بیگانگان بر مقدورات و مقدرات مسلمانان و شیعیان باز و کفّار و منافقان بر امورات مستضعفان مؤمن، مبسوط الید می شوند. (شفیعی سروستانی، ۱۳۹۸)

۱-۲-۲. مفاد قاعده نفی سبیل:

منظور از قاعده نفی سبیل این است که خداوند متعال در تشریح اسلامی، حکمی را که اجرای آن موجب تسلط و نفوذ کافران بر آحاد مسلمانان گردد، جعل نفرموده است، براساس این قاعده، راه هر نوع نفوذ و سلطه کفّار بر جوامع اسلامی در حوزه های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی باید مسدود شود. این قاعده بیانگر دو جنبه ایجابی و سلبی است که جنبه سلبی آن ناظر بر نفی سلطه بیگانگان بر مقدرات و سرنوشت سیاسی و اجتماعی مسلمانان و جنبه ایجابی آن بیانگر وظیفه دینی مسلمانان در حفظ استقلال سیاسی و از بین بردن زمینه های وابستگی است. (زارعی، ۱۳۹۳، ص ۱۶۹)

این تقریر از مفاد قاعده به نکات ذیل اشاره دارد:

۱. مفاد قاعده نفی هرگونه ارتباط مسلمانان با کفار نیست؛ آن چه مفاد این قاعده است نفی ارتباط تسلط مدار کفار با مسلمانان است.

۲. مفاد قاعده تنها حکم تکلیفی (حرمت) یا حکم وضعی (بطلان و فساد) نیست؛ بلکه هر دو جهت مورد نظر قانون گذار در جعل این قانون بوده است. بنابراین انجام آنچه موجب تسلط کفار بر مسلمانان می گردد، نه تنها مبعوض و مورد نهی شارع و انجام آن موجب عقاب است (حکم تکلیفی) بلکه اگر درمحل، معامله یا انتخاب و انتصاب صورت پذیرد، باطل بوده و شارع مقدس آن را به رسمیت نمی شناسد (حکم وضعی).

۳. آن چه مفاد قاعده و تلقی فقها از آن است، نفی سلطه (نفوذ) کفار بر امت اسلامی یا بر فرد مسلمان است؛ بنابراین هر گاه انجام عملی موجب سلطه فرد کافر بر فرد مسلمان گردد این عمل ممنوع خواهد بود، هر چند موجب تسلط بر امت اسلام به عنوان یک مجموعه و جامعه نباشد. (علیدوست، ۱۳۸۳، ص ۲۳۳)

۲-۲-۲. مستندات قاعده نفی سبیل

قاعده نفی سبیل به هریک از ادله چهار گانه (قرآن، حدیث، عقل و اجماع) قابل استناد است، اما مقبول ترین و گویا ترین سند، قرآن است، به گونه ای که واژه های به کار رفته در قاعده از واژه های قرآنی آن انتخاب گردیده است.

۲-۲-۲-۱. نفی سبیل در قرآن

از جمله آیاتی که بیشتر فقها در موارد مختلف به آن استدلال کرده اند، آیه ذیل است:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمُ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوَذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ (سوره نساء، آیه ۱۴۱) همان منافقان که در انتظار فرصتند تا اگر فتوحی از ناحیه خدا نصیب شما شود خود را از شما دانسته، می گویند: مگر ما با شما نبودیم و اگر نصیب کافران شود به آنان می گویند: مگر نبود که ما رهنمودهای خود را به شما قبولانندیم و نمی گذاشتیم به دین مؤمنین بگریوید، ولی خدا در قیامت بین شما حکم خواهد کرد و خدا تا ابد اجازه نداده که کافران کمترین تسلطی بر مؤمنان داشته باشند».

در میان ادله لفظی، این آیه اهمیت بیشتری دارد، زیرا الفاظ قاعده از آن گرفته شده است. لذا فقها از منظرهای گوناگون به آن پرداخته اند. پس مستفاد از آیه این است که اراده تکوینی و تشریحی الهی بر این تحقق گرفته است که راه نفوذ و سلطه کافران بر مسلمانان، در هر شکل و مصداقی اعم از خارجی و تکوینی و یا معنوی و فرهنگی و اعتباری، مسدود شود.

۲-۲-۲-۱-۱. معنای جعل:

جعل در لغت به معنای قرار دادن. (قرشی، ۱۳۸۷، ص ۳۸) و وضع کردن است. در این که مراد از جعل در آیه شریفه

چیست، دو نظریه وجود دارد.

در نظریه اول، مراد، جعل تشریحی است؛ به این معنا که خداوند متعال در عالم تشریح، حکمی که موجب سبیل و سلطه کافران بر مؤمنان باشد، وضع نکرده است. (بجنوردی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۸)

در نظریه دوم، علاوه بر جعل تشریحی، جعل تکوینی نیز مراد است؛ یعنی در عالم تکوین نیز خداوند سبحان برای کفار، غلبه ای بر مؤمنان قرار نداده است؛ بلکه همیشه مؤمنان تفوق و غلبه دارند. (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۷)

۲-۱-۲-۲-۲. معنای مومنان و کافران:

مومنان کلیه فرق و مذاهب اسلامی (به جز آن‌ها که محکوم به ارتدادند) را شامل می‌شود. (زنجانی، ۱۳۹۱، ص ۲۷) در مقابل، کافران کسانی هستند که به دینی غیر از اسلام ایمان داشته باشند و یا با وجود قبول اسلام، ضروری دین اسلام را انکار کنند.

۲-۱-۳-۲-۲. مفهوم سبیل:

برای سبیل در کتب لغت، معانی متعددی از جمله، راه، غلبه و تسلط، حجت، عتاب و عذاب و ... ذکر شده است. (طریحی، ۱۳۷۵، ص ۳۹۱) البته «راه» و «طریق» معنای اصلی است. (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۲۵) و در قرآن کریم نیز در بیشتر مواردی که سبیل به کار رفته، به نحوی معنای راه در آن وجود دارد.

گاهی مراد از آن، راه هدایت است؛ مانند آیه شریف: «فَقَدْ ضَلَّ سَوْأَ السَّبِيلِ» (سوره بقره، آیه ۱۰۸) بی‌شک راه راست را گم کرده است. گاهی مراد، راه معمولی است؛ مانند «وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (سوره بقره، آیه ۱۷۷) مسکینان و در راه ماندگان. گاهی نیز منظور از آن راه ضلالت است. همچنین گاهی در مفهوم تعدی و تجاوز به کار رفته که در واقع، مراد راه تجاوز است؛ (قرشی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۳) مانند: «فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (سوره نساء، آیه ۹۰) خدا برای شما راهی بر علیه آنها نگشوده است.

۲-۲-۲-۲-۲. نفی سبیل در روایات

روایات فراوانی دلالت دارد که اسلام و مسلمانان از کافران برترند. این حدیث نبوی مشهور از آن جمله است: «الْإِسْلَامُ يَعْلو وَ لَا يُعَلَى عَلَيْهِ وَ الْكُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرْتُونَ» (ابن بابویه قمی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۴۴) اسلام دین برتر است و چیزی بر آن برتری نمی‌گیرد و کافران همانند بردگانند که نه مانع ارث می‌شوند و نه ارث می‌برند. از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا» (طوسی، ۱۳۶۵، ص ۱۷۹) خداوند اختیار همه کارها را به مؤمن داده، اما این اختیار را به او نداده است که ذلیل باشد. مگر نشنیده ای که خدای تعالی می‌فرماید: و عزت از آن خداست.

۲-۲-۲-۳. نفی سبیل از نظر عقل

بدیهی است که در اسلام دستوری که موجب ذلت و خواری مسلمانان باشد مردود و باطل است. زیرا پذیرش قوانینی که موجب سر شکستگی و خواری مسلمانان شود، با آموزه های اسلام ناسازگار خواهد بود و سر از تناقض در می‌آورد. بنابراین، به حکم عقل، نه تنها در اسلام احکامی که سلطه و برتری غیر مسلمان را بر مسلمان در پی دارد وجود ندارد، بلکه بر اساس دستورهای اسلام باید با هرگونه سلطه و حاکمیت کافران و بیگانگان، به ویژه آمریکا و صهیونیسم، مبارزه شود. هرگونه همکاری و هماهنگی نیز که به حاکمیت و تسلط کافران کمک کند، مصداق بارز تعاون بر اثم است و به حکم «لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» حرام خواهد بود. (سایت ویکی‌اهل‌البیت، ذیل واژه قاعده نفی سبیل)

۲-۲-۲-۴. نفی سبیل در اجماع

اجماع، اتفاق نظر فقها بر حکم شرعی است. اجماع هر چند در ردیف دلایل چهارگانه شمرده شده است، لیکن دلیل مستقلی نیست؛ بلکه قول معصوم — علیه السلام — حجت است و اجماع در صورتی حجت است که کاشف قطعی از قول معصوم باشد. از این رو، طرح آن در فقه در کنار کتاب و سنت، جنبه صوری و ظاهری دارد.

همه علما در طول تاریخ فقه بر این مطلب اتفاق نظر دارند که هیچ حکمی که موجب تسلط کفار بر مسلمانان می‌شود توسط خداوند جعل نشده است. البته با توجه به ادله آیه و روایت این باب، احتمال مدرکی بودن این اجماع وجود دارد و جلوی استناد به آن را می‌گیرد. (بجنوردی، ۱۳۷۷، ص ۱۹۱)

۳-۲-۲. نقش زمان و مکان در تغییر مصداق قاعده نفی سبیل

بدون تردید مفهوم سبیل با این که مفهومی ثابت است، اما در تحقق و عینیت یافتن (مصداق)، متغیر و تابع شرایط زمانی و مکانی است. این مفهوم به اقتضای لایه دار و پیچیده بودنش به شدت تحت تاثیر شرایط و ظرفیت ها است. چه بسا آن چه در گذشته مصداق سبیل بوده، در دوران معاصر نباشد و بالعکس. (بجنوردی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۷)

۴-۲-۲. رابطه قاعده نفی سبیل با دیگر احکام

درارتباط این قاعده با سایر ادله و احکام اولی دونظریه وجود دارد.

۱. اندیشه ای که این قاعده را با سایر ادله و احکام اولی در یک رتبه می داند، از این رو به تعارض احتمالی این قاعده با سایر ادله و احکام قائل است.

۲. اندیشه ای که قائل به حکومت قاعده نفی سبیل بر ادله و احکام اولی است؛ از این رو هرگز نوبت به تعارض مستقر نمی رسد و دلیل نفی سبیل همیشه مقدم خواهد بود.

در دانش فقه مقرر گردیده که هرگاه یک دلیل، دلیل دیگر را تفسیر نماید و موجب توسیع و تضییق آن گردد، بر آن حاکم خواهد بود و در این جا این ضابطه وجود دارد؛ زیرا دلیل نفی سبیل مفسر امثال «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یا «الْأَنْاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» است، برای آنها چهار چوب می سازد و موجب تضییق آنها می گردد. به تعبیر دیگر مرجع در فهم تعارض ادله، جمع و تنظیم و تنسیق آنها عرف عام است. از آنجا که عرف عام تعارض بین مثل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یا «الْأَنْاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» یا «كُنْ يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» نمی بیند، دو دلیل اول را با کمک دلیل سوم تفسیر می کند و می گوید: بیعی را خداوند حلال کرده که موجب سلطه کفار بر مسلمانان نگردد یا مردم بر اموال خود مسلط اند تا وقتی که موجب تسلط کفار بر مسلمانان نشود. (بجنوردی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۹)

۵-۲-۲. ارتباط قاعده نفی سبیل و محصولات تراریخته

از جمله نگرانی های واردات محصولات تراریخته، یکی تهدید الگوی مصرف و وابستگی به چند قلم کالای استراتژیک و دیگری انحصار بذر و سم و سلطه غذا است. کشورهای استکباری برای تسلط بر جهان و غارت منابع سایر کشورها از طرفی با تولید بذر محصولات تراریخته عقیم شده با قابلیت فقط یک بار کشت و از طرف دیگر با تلاش جهت نابودی ذخایر ژنتیکی بومی سایر کشورها و وابسته نمودن کشاورزی و غذای مردم به خود سعی در تغییر الگوی مصرف و سبک زندگی دیگران دارند. تا به این روش باکنترل غذای مردم همه جهان را وادار به تبعیت از خود نمایند. بر اساس قاعده نفی سبیل هرگونه تجارتی که

موجبات تسلط کفار بر جامعه اسلامی را فراهم آورد، ممنوع بوده و مسلمین موظف اند زمینه های نفوذ و تسلط فکری و اقتصادی بیگانگان را مسدود نمایند.

۲-۳. شبه تدریس در فروش محصولات تراریخته

یکی از ادله عدم جواز توزیع محصولات تراریخته شبه تدریس است که در ذیل بررسی می شود.

۱-۲-۳. تدریس در لغت

تدریس، از ریشه دلّس و دلّسه به معنای ظلمت و تاریکی، در لغت به معنای کتمان کردن و پوشاندن است. (ازهری، ۱۴۲۱ق، ص ۳۶۲) نخستین لغویان، تدریس در بیع یا هر امر دیگری را «کتمان عیب آن» دانسته اند.

۲-۲-۳. معنای اصطلاحی تدریس در فقه و حقوق

معنای اصطلاحی تدریس در متون فقهی و حقوقی نزدیک به معنای لغوی آن، ولی از جهتی گسترده تر از آن است. در این متون، تدریس آن است که یکی از دو طرف عقد کارهای فریبنده و نیرنگ آمیز انجام دهد، یا این کارها با آگاهی او صورت گیرد، و به سبب آن کارها، کالای مورد معامله یا شخص طرف عقد، فاقد عیب یا نقص موجود یا واجد کمال غیرموجود نمایانده شود و با اغوای طرف دیگر عقد، وی به انعقاد آن برانگیخته شود. (نجفی، بی تا، ص ۸۴۵) بر این اساس، تدریس علاوه بر پوشاندن عیب، اظهار کمال غیرموجود را نیز دربر می گیرد. (حر عاملی، ۱۳۸۷ق، ص ۱۱۰۷)

۳-۲-۳. دو شرط در تحقق خیار تدریس

برای تحقق خیار تدریس دو شرط اساسی لازم است: انجام گرفتن کار فریبنده و فریب خوردن طرف عقد. (امامی، ۱۳۴۰، ص ۵۱۴) کار فریبنده ممکن است به صورت کردار یا گفتار باشد که تدریس حاصل از آن‌ها را به ترتیب تدریس فعلی و تدریس قولی می نامند.

همچنین در برخی موارد صرف سکوت معامله کننده در باره عیوب پنهان مبیع یا شخص طرف عقد، می تواند تدریس را تحقق بخشد. (نجفی، بی تا، ص ۸۴۵) برای تحقق تدریس سوء نیت و قصد عمد لازم است و صرف توصیف غیر واقعی تدریس محسوب نمی شود. سکوت عمدی در جایی که عرف بیان عیب را لازم می داند نیز تدریس به شمار می آید.

۴-۲-۳. تدریس از دیدگاه فقها

از دیدگاه فقها، تدریس علاوه بر آن که دارای حرمت تکلیفی است، در معاملات با حصول شرایطی، برای تدریس شونده حق فسخ یا اصطلاحاً خیار تدریس به وجود می آورد. بیشتر منابع فقهی امامی، بویژه منابع متقدم، خیار تدریس را در شمار اقسام خیار نیاورده و به سبب پیوند موضوع تدریس با عیوب در معاملات، آن را در باب خیار عیب و در ضمن مبحث بیع المصراة یا تصریه مطرح کرده اند. (علّامه حلی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۰۳)

۴-۳-۲. حکم تدریس

تدریس به همه گونه های آن حرام است و موجب ثبوت خیار می شود. (نجفی، بی تا، ص ۲۶۴)

۵-۳-۲. شبه تدلیس و محصولات تراریخته

محصولات غذایی و کشاورزی تراریخته در آزمایشگاه به دست نیامده بلکه همانند سایر محصولات در طبیعت به دست می آیند ولی با فرآیند خاصی که قبلاً در آزمایشگاه طی شده، پس اصل اطلاق محصول غیرطبیعی برای این گونه محصولات محل تأمل است. چون نمی توانیم بگوییم هرچه که انسان به نوعی در تولید و ایجاد آن دخالت دارد غیر طبیعی است بلکه این تابع نوع دخالت و تصرف انسان و محل تکون و پیدایش آن محصول است. صرف نظر از این مسئله که این محصولات طبیعی هستند یا خیر، به هر حال این مسئله قابل انکار نیست که نوع آن ها با هم فرق دارد و ممکن است اگر کسی بدانند مثلاً این برنج تراریخته است آن را نخرد. بر این اساس باید به خریدار اعلام شود تا مسئله تدلیس پیش نیاید. در قوانین و مقررات بین المللی و داخلی پیش بینی شده که باید بر روی محصولات تراریخته برچسب بزنند. اگر این قانون رعایت شود مشکلی نخواهد بود. تدلیس در صورتی محقق می شود که از این الزام سرپیچی شود که در این فرض آثار و عواقب آن هم در فقه و هم در قانون پیش بینی شده است. (نورمفیدی، ۱۳۹۵، ص ۳۱)

۳. ادله جواز واردات و توزیع محصولات تراریخته

در این گفتار جواز واردات و توزیع محصولات تراریخته با توجه به قاعده عسر و حرج مورد بررسی قرار می گیرد.

۱-۳. قاعده نفی عسر و حرج

رابطه انسان با کارها اعم از انجام و یا ترک، از سه حال خارج نیست. ۱. کارهایی که به آسانی قابل انجام است؛ مانند خوردن، آشامیدن و صحبت کردن. ۲. کارهایی که انسان قادر به انجام آنها نیست؛ مانند پرواز کردن بدون وسیله. ۳. کارها و اعمالی که انسان با مشقت تمام قادر به انجام دادن آن است؛ نظیر در حال بیماری روزه گرفتن. تعلق امر و نهی و تکلیف الهی به قسم اول محال نبوده و از نظر عقل قبیح نخواهد بود؛ زیرا احکام تکلیفی به آن قسم از اعمال تعلق گرفته است. بر خلاف قسم دوم که تکلیف به آنها قبح عقلی دارد؛ زیرا عقلای عالم تکلیف به غیر مقدور نخواهند کرد. پس خداوندی که حکیم است به یقین چنین دستوری نخواهد داشت. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا؛» (سوره بقره، آیه ۲۸۶) خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا؛» (سوره طلاق، آیه ۷) خدا هیچ کس را جز به مقدار آنچه توانایی داده تکلیف نمی کند. اما در باره قسم سوم، یعنی تکلیف و اجبار به اعمالی که دارای عسر و حرج و مشقت باشد، آنچه از ادله در این مورد استفاده می شود، منتفی بودن چنین تکلیفی است. و قاعده «نفی عسر و حرج» نیز در چنین موردی است. (مشکینی، ۱۳۷۴، ص ۲۱۲)

۱-۱-۳. معنای عسر در لغت

واژه «عسر» متضاد «یسر» است و در معنای صعب، تنگ، دشوار، بدخو، مشکل، سخت و سخت شدن روزگار به کار می رود. (راغب اصفهانی، ذیل واژه عسر) این واژه در قرآن کریم، به همین معنا است، چنان که خداوند فرموده است: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا؛» (سوره شرح، آیه ۵) پس با هر سختی البته آسانی هست. یا «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا؛» (سوره طلاق، آیه ۷) خدا به زودی بعد هر سختی آسانی قرار دهد «بدین ترتیب، معنای عسر عبارت از صعوبت، مشقت و شدت است که در فارسی از آن به دشواری و سختی تعبیر می شود. همچنین این واژه در مقابل «یسر» به معنای آسانی و راحتی، به کار می رود.

۲-۱-۳. معنای حرج در لغت:

«حرج» نیز در لغت به معنای ضیق، تنگی، تنگنا، گناه و حرام است. گفته‌اند حرج در اصل به معنای اجتماع و انبوهی شیء است، به گونه‌ای که موجب حصول تصوّر ضیق و تنگی میان آن اشیا شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۱۲) برخی نیز حرج را به معنی تنگترین تنگنا و «اضیق الضیق» دانسته‌اند. (طبرسی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۷)

۳-۱-۳. معنای اصطلاحی عسرو حرج

در اسلام هیچ حکم حرجی که موجب مضیقه و در تنگنا افتادن مکلفان باشد، تشریح نشده است. این قواعد تکلیف احکام اولیّهای را که سبب پدید آمدن مشقتی غیر قابل تحمل می‌گردد، برمی‌دارند یا آن حکم را تعدیل می‌کنند. البته نه هر سختی و تنگی حرج است، بلکه سختی شدید مراد است؛ زیرا اگر هر سختی وضعیتی عسر و حرج باشد، لازم می‌آید، همه تکالیف حرجی باشند؛ چون تکلیف از جهت تکلیف بودن مشقت و سختی همراه دارد.

۴-۱-۳. حرج در قرآن

در قرآن نیز واژه حرج به معنای ضیق، تنگی، سختی و گناه به کار رفته است؛ چنان که خداوند می‌فرماید: «... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ» (سوره مائده، آیه ۶) خدا نمی‌خواهد هیچ گونه سختی برای شما قرار دهد، و لیکن می‌خواهد تا شما را پاکیزه گرداند. در جای دیگری از قرآن نیز آمده است: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ» (سوره انعام، آیه ۱۲۵) پس هر که را خدا هدایت او خواهد قلبش را برای پذیرش اسلام باز و روشن گرداند و هر که را خواهد گمراه نماید (به حال گمراهی واگذارد) دل او را از پذیرفتن ایمان تنگ و سخت گرداند که گویی می‌خواهد از زمین بر فراز آسمان رود و یا: «... وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (سوره حج، آیه ۷۸) در مقام تکلیف بر شما مشقت و رنج ننهد. که حرج در هر دو آیه، به معنی تنگنا و سختی است.

در پاره‌ای آیات نیز حرج به معنی گناه به کار رفته است؛ چنان که خداوند فرموده است: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ» (سوره فتح، آیه ۱۷) برای شخص نابینا و لنگ و مریض (در تخلف از جنگ) حرج و گناهی نیست. و یا «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ» (سوره احزاب، آیه ۳۸) پیغمبر را در حکمی که خدا برای او مقرر فرموده گناهی نیست.»

۵-۱-۳. عسر در قرآن

این واژه در قرآن کریم، به همین معنی است؛ چنان که خداوند فرموده است: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»؛ پس (بدان که به لطف خدا) با هر سختی البته آسانی هست» یا «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» (سوره طلاق، آیه ۷) خدا به زودی بعد هر سختی آسانی قرار دهد»

۶-۱-۳. مفاد قاعده عسر و حرج

ادیان الهی خصوصاً اسلام، آنچه را که عقلاء نیکو می‌پندارند نهی نمی‌کند و آنچه را که عقلا ناپسند می‌پندارند، امر نمی‌کند و این یک اصل مسلم است که بر مبنای حسن و قبح عقلی افعال است یعنی قبل از تشریح افعال دارای ارزشهای ذاتی هستند و شریعت همواره آنچه را که بر حسب ذات نیکو می‌باشد امر می‌نماید و آنچه را که بر حسب ذات ناپسند می‌باشد نهی می‌کند. در نتیجه قوانین الهی همگی در مسیر فطرت هستند، لذا بر این اساس، محال است که شریعت حکمی را تشریح نماید که موجب حرج و استیصال برای جامعه باشد. و وقتی شارع می‌گوید که حکم حرجی در اسلام تشریح نشده است این مطلب بیانگر این واقعیت است که تمامی احکامی که در لوح محفوظ تشریح شده‌اند، غیر حرجی می‌باشند و هر جا که بر اثر عوارض خارجی، حکم یا قانونی رنگ حرج به خود بگیرد، آن حکم از صفحه تشریح مرفوع است. بنابراین قاعده لاحرج عمومات و اطلاق ادله اولیه را به عدم حرجی بودن تخصیص می‌زند. (موسوی، ۱۳۹۹)

۷-۱-۳. مستندات قاعده عسر و حرج

مستندات قاعده عسر و حرج شامل قرآن، روایات و عقل می‌شود.

۱-۷-۱-۳. کتاب:

به تعدادی از آیات و روایات، برای اثبات این قاعده استدلال شده است:

۱. «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ» (سوره مائده، آیه ۶) خداوند اراده قرار دادن سختی را بر شما ننموده است.
۲. «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (سوره بقره، آیه ۱۵۸) خداوند بر شما آسانی را اراده کرده است و سختی را برای شما اراده نکرده است»
۳. «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (سوره حج، آیه ۷۸) در دین برای شما حرجی قرار داده نشده است. بدین ترتیب که با توجه به سیاق آیه و آیه ما قبل که مؤمنان را به رکوع و سجود و پرستش خدا و جهاد در راه خدا ملزم می‌کند معلوم می‌شود که منظور نفی حرج در کل دین می‌باشد و منحصر در جهاد نمی‌باشد و با توجه به کلمه «مَا جَعَلَ» معلوم می‌شود که خداوند احکام حرجی را از مؤمنان برداشته است نه موضوعات حرجی را. چون که لفظ «مَا جَعَلَ» ظهور در این دارد که خداوند چنین احکامی را جعل نفرموده است، نه اینکه حکم جعل شده و موضوعات حرجی برداشته شده است.

۲-۷-۱-۳. قاعده عسر و حرج در روایات

در بعضی روایات برای نفی حکم حرجی در اسلام، امام معصوم (ع) به سخن خداوند مانند: «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ» (سوره مائده، آیه ۶) خدا نمی‌خواهد هیچ گونه سختی برای شما قرار دهد «استشهاد نموده است. در دسته دیگری از روایات به آیات قرآن اشاره نشده ولی مضمون روایت می‌تواند دلیل بر قاعده عسر و حرج باشد. مانند: روایت حمزه بن طیار «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَمْرَ النَّاسِ بِهِ فِهِمْ يَسْعُونَ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ لَا يَسْعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضِعٌ عَنْهُمْ وَ لَكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ» (کلینی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۴) مردم به کمتر از طاقتشان مأمورند و نسبت به هر چه مأمورند توانائی دارند و هر چه از طاقتشان خارج است از عهده ایشان ساقط است ولی در مردم خیری نیست». مطابق این حدیث هر آن چه انسانها به آن امر شده اند نسبت به آن وسعت و گشایش دارند و در توان آنها است و هر آن چه نسبت به آن ها در وسعت و گشایش نیستند، از آن ها برداشته شده است. قسمت اخیر این حدیث گویای قاعده مورد بحث است.

۳-۱-۷-۳. عقل و بنای عقلا:

در اثبات قاعده نفی عسر و حرج به دلیل عقلی، به طور کلی به دو دلیل تمسک شده است: یکی مبنای عقلا و دیگری لطف می باشد. در مبنای عقلا بیان می شود که تکلیف به هر چیزی که موجب مشقت باشد عقلاً محال است چرا که انگیزه تکالیف، اطاعت و انقیاد است و این هدف با تکلیف به «امر غیر قابل تحمل» نقض می شود. (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ص ۱۸۹)

دراثبات قاعده از طریق لطف بیان می شود از نظر عقلی مکلف کردن مردم به امور سخت و حرجی محال و ممتنع نیست بلکه در شرایع گذشته وجود داشته است. براساس آیه ۲۵۶ سوره بقره که می فرماید: « رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِكْرَاهًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا؛ (بقره، آیه ۲۵۶) بار پروردگارا، تکلیف گران و طاقت فرسا که بر پیشینیان ما نهاده‌ای بر ما مگذار.» به وجود تکالیف سخت و همراه با ضیق و تنگنا بر امت های گذشته اشاره دارد. مراد از اصر کار شاق و سخت است.

عقل مکلف کردن انسانها رابه امور خارج از طاقت و توان انسان محال و ممتنع می داند ولی مفروض ما این است که مورد قاعده نفی عسر و حرج نفی امور حرجی و سخت است نه نفی امور خارج از طاقت و توان انسان. به هر حال برای نفی تکالیف حرجی دلیل عقلی در میان نیست بلکه خدای تعالی از روی لطف و کرم و امتنان احکام حرجی را از دین اسلام برداشته است.

۳-۱-۸. برخی از خصوصیات و ویژگیهای قاعده نفی عسر و حرج

۱. عسر و حرج جنبه شخصی دارد نه جنبه نوعی و کلی، به این معنا که در یک موقعیت خاص ممکن است انجام تکلیفی مانند روزه گرفتن برای اغلب مردم بسیار دشوار و توأم با عسر و حرج باشد اما برای عده قلیلی به سبب حائز بودن شرایط خاص، چندان مشکل نباشد و یا بالعکس در موقعیتی انجام کاری برای اغلب مردم آسان و برای آنها شخصاً عسر و حرج وجود دارد و از عهده کسانی که قادر به انجام آن هستند ساقط نیست.

۲. نفی تکلیف به وسیله عسر و حرج موقتی و محدود است، یعنی تکلیف به اندازه ای که برای رفع حالت عسر و حرج لازم است، و تا زمانی که عسر و حرج وجود دارد، از عهده مکلف ساقط است و به محض رفع عسر و حرج، چنانچه امکان انجام تکلیف باقی باشد، باید آن را انجام دهد.

۳. قاعده نفی عسر و حرج در غیر مورد تکلیف ملایطاق، قاعده ای امتنانی است؛ به این معنا که نفی عسر و حرج از باب لطفی است که خداوند تعالی بر بندگان خود روا داشته است. بنابراین در صورتی تکلیف به سبب عسر و حرج ساقط می شود که سقوط آن لطف بر بندگان محسوب شود. به همین سبب آنجا که تحمل سختی و مشقت لازمه حفظ حیات فرد یا جامعه است، و یا برای تهذیب نفس و کسب کمالات ضرورت داشته باشد، رفع آن با امتنان توأم نیست، در نتیجه تکلیف توأم با چنین مشقتی به موجب قاعده نفی عسر و حرج ساقط نمی شود.

برخلاف عقیده برخی از فقهاء امتنانی بودن قاعده با عقلی بودن آن منافات ندارد زیرا در غیر مورد تکلیف خارج از طاقت، که حکم عقل در مورد منفی بودن آن قطعی است، در سایر موارد، حکم عقل در مورد قبح تحمیل عسر و حرج مشروط به آن است که تحمل مشقت و سختی، هیچ فایده ای برای تحمل کننده آن به همراه نداشته باشد، در حالی که با توجه به حکیم بودن شارع و مبتنی بودن احکام شرع بر مصالح و مفاسد، وجود تکلیف بیهوده در شرع غیر ممکن است. یکی از نتایج مهم امتنانی بودن قاعد نفس عسر و حرج آن است که هرگاه سقوط تکلیف به موجب این قاعده مستلزم ایجاد عسر و حرج یا ضرر برای دیگری باشد، قاعده مذکور بی اثر می گردد. (موسوی، ۱۳۹۹)

۳-۱-۹. قلمرو قاعده نفی عسر و حرج:

با دقت در آیات و روایات مستند قاعده به نظر می رسد، این قاعده صرفاً در احکام وجوبیه کاربرد داشته و صرف وجود سختی و مشقت، مجوز ارتکاب حرام نمی باشد. بررسی مصادیق برشمرده شده همچون قصر نماز مسافر، جواز اجتناب از وضو و دست کشیدن بر روی پوست در صورت زخم شدن عضو، عدم تکلیف مسافر و بیمار به روزه داری در ماه رمضان و ... نیز بر صحت این ادعا حکایت دارد.

ممکن است کسی به تجویز خوردن گوشت حرام در بیابان اشاره و دلیل آن را این قاعده برشمرد، لیکن این استدلال صحیح نبوده، زیرا دلیل آن قاعده رفع قلم به دلیل وجود اضطرار است و این قاعده شامل هر دو دسته احکام وجوبی و تحریمی می گردد. لازم به ذکر است قاعده نفی عسرو حرج شامل احکام وضعی که الزام ایجاد می کند نیز می شود و فقهاء دلیل و مبنای برخی اختیارات همچون تأخیر ثمن و غبن را این قاعده می دانند. (اعجازی، صفار، ۱۳۹۷، ص ۱۸۲)

۱۰-۱-۳. ارتباط قاعده نفی عسر و حرج و واردات و توزیع محصولات تراریخته

از آنجا که خداوند متعال، حکیم و عالم مطلق است، همه احکام الهی نیز که از ناحیه او صادر شده اند، دارای مصلحت هستند و هیچ حکمی از احکام الهی، بدون حکمت نیست.

خداوند متعال در آیه ۱۷۳ بقره برای روشن ساختن غذاهای حرام و ممنوع و قطع کردن هرگونه بهانه چنین می فرماید: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (بقره، آیه ۱۷۳) همانا خداوند مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که (هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده، حرام کرده است، (ولی) آن کس که ناچار شد (به خوردن اینها) در صورتی که زیاده طلبی نکند و از حد احتیاج نگذرد، گناهی بر او نیست، همانا خداوند بخشنده و مهربان است.»

بر اساس آیات فوق نکات زیر را می توان برداشت نمود.

۱. کسی که برای حفظ جان خود هیچ غذایی نداشته باشد، می تواند به خاطر اضطرار از غذای حرام استفاده کند، مشروط بر اینکه از روی سرکشی و نافرمانی و ستمگری نباشد. یعنی فقط به همان مقداری مصرف کند که خود را از مرگ برهاند، نه اینکه خواهان لذت باشد. این اجازه به خاطر لطف و مهربانی خداوند است.
۲. اسلام به مسئله غذا و تغذیه، توجه کامل داشته و بارها در مورد غذاهای مضر و حرام هشدار داده است.
۳. قاعدهی اضطرار، اختصاص به خوردنی ها ندارد و در هر مسئله ای پیش آید، قانون را تخفیف می دهد.
۴. تحریم ها، تنها به دست خداست نه دیگران.
۵. اضطراری حکم را تغییر می دهد که به انسان تحمیل شده باشد، نه آنکه انسان خود را مضطر کند. کلمه «اضطرر» مجهول آمده است، نه معلوم.
۶. اسلام، دین جامعی است که در هیچ مرحله بن بست ندارد. هر تکلیفی به هنگام اضطرار، قابل رفع است.
۷. قانون گزاران باید شرایط ویژه را به هنگام وضع قانون در نظر بگیرند. (قرائتی،)

با فرض ممنوع بودن واردات و مصرف محصولات تراریخته براساس قاعده فقهی دفع ضرر محتمل و قاعده حفظ نفس، با توجه به آیه فوق در شرایط اضطرارمانند خشک سالی و تحریم و قحطی و... و باتوسل به قاعده نفی عسر و حرج، مشکل غذای جامعه را می توان با واردات و مصرف این محصولات به طور موقت حل کرد. زیرا در جایی که شرایط اضطرار موجب حلال شدن حرام قطعی می شود، استفاده از غذایی که احتمال ضرر و زیان در آن وجود دارد، اگرچه آن دسترسی وجود داشته باشد معقول تر است.

نتیجه

در این پژوهش جهت بررسی نگرانی‌ها در حوزه امنیت و سلطه کفار بر مسلمین، به ادله فقهی قاعده حفظ نفس و قاعده نفی سبیل جهت عدم جواز واردات و توزیع این محصولات پرداخته شد و در شرایط اضطرار به قاعده عسر و حرج در جواز واردات و توزیع محصولات تراریخته استناد گردید. برای دست‌یابی به حکم فقهی واردات محصولات تراریخته به دو نکته باید توجه داشت.

۱- عارض شدن عناوین ثانوی سبب دگرگونی در حکم فقهی می‌شود. از عناوین ثانویه مشهور در فقه شیعه عبارتند از: حفظ نظام، مصلحت نظام، اضطرار، ضرر، عسر و حرج، اکراه، مقدمیت، تقیه، نذر، عهد، قسم، اطاعت از والدین، اشتراط چیزی در ضمن عقد لازم، اهم و مهم؛ در این میان برخی از عناوین ثانویه مشهور، ارتباط وثیقی با یکدیگر دارند و نمی‌توان آنها را مستقل از یکدیگر دانست. لازم به یادآوری است حکم اولیه؛ حکمی است که بر افعال خداوند به لحاظ عناوین اولی آنها بار می‌شود؛ مثل وجوب نماز صبح و حرمت نوشیدن شراب. و حکم ثانوی حکمی است که بر موضوعی به وصف اضطرار، اکراه و دیگر عناوین عارضی بار می‌شود، مانند جواز افطار در ماه رمضان برای فرد مریض.

۲- در نظر گرفتن عنصر زمان و مکان: بنابراین هرچند براساس بعضی از قواعد فقهی مانند حفظ نفس، نفی سبیل و تدلیس واردات محصولات تراریخته غیر مجاز شمرده می‌شود ولی براساس قواعدی دیگری مانند عسر و حرج، واردات و مصرف آن تخصیص خورده و در شرایط خاص مجاز می‌گردد.

فهرست منابع و مآخذ

قرآن کریم

۱. ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ابوجعفر محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، ج ۲، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
۲. ابن سینا، حسین ابن عبدالله، النفس من کتاب الشفاء، قم، انتشارات بوستان کتاب، سال ۱۳۹۵.
۳. ازهری، احمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق.
۴. امامی، حسن، حقوق مدنی، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۴۰.
۵. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۷ ش.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، بیروت، ۱۳۸۷ ق.
۷. حسینی زبیدی واسطی، سید مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۸. راغب اصفهانی، أبو القاسم الحسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۶ ق.
۹. علامه حلی، حسن بن یوسف، قواعد الاحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۸ ق.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۲.
۱۱. طبرسی، فضل ابن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ترجمه علی کرمی، ج ۲۸، تهران، طبع و نشر، ۱۳۸۰.
۱۲. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، بی‌جا، مرتضوی، ۱۳۷۵.
۱۳. طوسی، ابوجعفر محمد، تهذیب الاحکام (تحقیق خراسان)، ج ۳۶۷، تهران، دارالکتب اسلامیة، ۱۳۶۵.
۱۴. عمید زنجانی، عباسعلی، قواعد فقه، (بخش حقوق عمومی)، تهران، سمت، ۱۳۹۱.

۱۵. قرشی ، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷ش، چ ۱۲.
۱۶. کلینی، محمد ابن یعقوب، ترجمه فروع کافی، قم، نشر قدس، ۱۳۸۸.
۱۷. موسوی خمینی، سیدروح الله، کتاب البیع، تهران ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، ۱۴۲۱ ق.
۱۸. مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۴.
۱۹. محقق داماد، سید مصطفی ، قواعد فقه، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ق، چ ۱۲ .
۲۰. نجفی، محمد حسن بن محمد باقر، جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۱. نراقی، احمد بن محمد مهدی، عواید الایام، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۲. نوری، حسین بن محمد تقی ، مستدرک الوسائل، لبنان، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۸.

مقالات

۲۳. زارعی، بهادر وهمکاران، « قاعده نفی سبیل در اندیشه اسلامی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال یازدهم، شماره ۳۶، بهار ۱۳۹۳.
۲۴. اعجازی، سید مجتبی، صفار، محمد جواد، « بررسی تطبیقی عسر و حرج در اصول قراردادهای تجاری بین المللی با قاعده فقهی آن در حقوق ایران»، فصلنامه علمی پژوهشی فقه و تاریخ تمدن، سال ۱۵، ش ۵۷، پائیز ۱۳۹۷، ص ۱۸۲.
۲۵. علیدوست، ابوالقاسم، «قاعده نفی سبیل»، مجله علمی-پژوهشی مقالات و بررسی ها، دانشگاه تهران، شماره ۷۶(۳) فقه، پاییز و زمستان ۱۳۸۳.
۲۶. نورمفیدی، سیدمجتبی، «حکم شناسی تراریخته»، هفته نامه حریم امام، آستان مقدس امام خمینی، سال پنجم، شماره ۲۳۸، مهر ۱۳۹۵.

سایت ها

۲۷. اسماعیل شفیعی سروستانی، «قاعده نفی سبیل»، سایت موعود، تاریخ بازدید ۹۹/۵/۶، <https://mouood.org/component/k2/item/48737>
۲۸. سید ابراهیم موسوی، «قاعده نفی عسر و حرج»، سایت نگارش پایان نامه و رساله رشته حقوق و فقه، تاریخ مراجعه <http://habib0101.blogfa.com/post/147>، ۱۳۹۹/۵/۱۳
۲۹. علی کرمی، « تأثیر محصولات کشاورزی دستکاری شده ژنتیکی تراریخته یا GMO بر امنیت ملی کشور»، سایت بولتن نیوز، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۹، www.bultannews.com/fa/news/383555
۳۰. محسن قرائتی، تفسیر نور، سایت پایگاه جامع قران کریم، تاریخ بازدید ۱۳۹۹/۵/۱۳، <https://quran.anhar.ir/tafsirfull-26204.htm>
۳۱. ویکی فقه، «واژه آیه تهلکه»، سایت ویکی فقه، تاریخ بازدید ۹۹/۴/۳۰، آیه_تهلکه <http://wikifeqh.ir/>